

سرخ و دیگر گلها و ریاحین بود. این تعریف، «استنباطی» و مبهم است و وفای به مقصود نیست. پیش از بحث بیشتر در این باره به جزء اول گلگشت یعنی به یکی از معانی فهم مجازی گل می‌پردازیم که در پاره‌ای از کلمات مرکب آمده است و من در هیچ فرهنگی از جمله لغت‌نامه به آن برنخورده‌ام. این تعریف خاص گل عبارت است از «بهترین و زیباترین فرد از نوع یا جنس هر چیزی». مانند گل‌بام: آواز بلند، گل‌بانگ: آواز خوشی که در شعر حافظ به صورت «گل‌بانگ بلبل»، «گل‌بانگ رود»، «گل‌بانگ جوانان» آمده است (شواهد را پس از این می‌آورم). دیگر از این نوع کلمات مرکب اینهاست: گلدسته (منار مسجد)، گل‌میخ (میخ بزرگ) و سرانجام گلگشت که مورد بحث ماست به معنی گشت (محل سیر و گشت و تفریح) خوب و خوش و زیبا که لازم نیست حتماً پوشیده از گل سرخ باشد. و اما شواهد از شعر حافظ برای گل‌بانگ که با گل ترکیب شده است و ذکر آن گذشت این ابیات است که از لغت‌نامه نقل می‌شود ولیکن چنانکه اشاره شد در آن کتاب کبیر معنی مورد بحث گل را در این قبیل کلمات به شرحی که نوشتم نیاورده و تعریف نکرده‌اند (و البته از این جهت ایرادی به این گنجینه بزرگ لغت فارسی نیست):

بلبل ز شاخ سرو به گل‌بانگ پهلوی می‌خواند دوش درس مقامات معنوی
مغنی کجائی به گل‌بانگ رود به ییاد آور آن خسروانسی سرود
خرد در زنده‌رود انداز و می‌خور به گل‌بانگ جوانان عراقی

(۲) غزل ۱۴، بیت ۶:

باشد آن مه مشتری درهای حافظ را اگر
می‌رسد هردم به گوش‌زهره گل‌بانگ رباب

ظاهراً کلمه «تاشد» صحیحتر است از «باشد». زیرا اولاً در دو مأخذ معتبر مصحح یعنی نسخه «ن» و نسخه «ب» (ایاصوفیه که در ضمن نسخه اماس دیوان حافظ چاپ دکتر یحیی قریب است) و در جامع نسخ حافظ شادروان استاد فرزاد «تاشد» آمده است. ثانیاً کلمه «باشد» در این بیت معنی محصلی ندارد خاصه وقتیکه جمله مشروط باشد و پس از حرف شرط «اگر» کلمه «می‌رسد» (به‌جای برسد) آورده باشند (در دو نسخه بدل حافظ خانلری به‌جای اگر «کنون» و در جامع نسخ فرزاد به «ذوق» آمده است). ثالثاً در حافظ دکتر قریب بیت دیگری از حافظ شاهد آورده‌اند که در آن عود و زهره با هم آمده است: زهره‌سازی خوش‌نمی‌سازد مگر عودش بسوخت / کس ندارد ذوق مستی میگساران را چه شد (غزل ۱۶۴، بیت ۸ چاپ خانلری).

(۳) غزل ۱۵، بیت ۴:

در مصراع دوم «خال مشکین» و در نسخه بدل (نسخه ب) «خال شیرین» آمده است. در تأیید نظر استاد خانلری گفتنی است که از قضا در غزل ۵۹، بیت ۳ و نیز در جامع نسخ فرزاد «خال شیرین» آمده است. پس می‌توان گفت که ضبط خال شیرین و خال مشکین به یک اندازه اعتبار دارد.

(۴) غزل ۲۲، بیت ۴:

عارفی را که چنین ساغر شبگیر دهند
کافر عشق بسود گسر نبود یاده پرست

در **جامع نسخ** نیز «عارفی» و البته در نسخه بدل‌های مذکور در همان کتاب و حافظ خانلری «عاشقی» آمده است. اشکال کار در ترجیح عارف به عاشق آن است که در این غزل اصلا و ابدأ بوئی از عرفان به مشام جان نمی‌خورد. موضوع غزل عشق ناسوتی و جسمانی و البته انسانی است که حافظ آن را به صورت پرده نقاشی بدیمی مجسم ساخته است. لابد مطلقش را به خاطر آوردید: زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست... الی آخر.

(۵) غزل ۲۷، بیت ۷:

یاده و مطرب و گل جمله مپیاست ولی
عیش بی یسار مپیا نشود یسار کجاست

استاد خانلری در «تصحیحات» می‌نویسد: متن مطابق همه نسخه‌هاست اما به گمان من صورت درست «مپنا نبود» است» (صفحه شصت و شش). حق با استاد است. در حافظ پشیمان و قزوینی و انجوی نیز «مپنا» (با نون) آمده و انجوی به این بیت سعدی از طبییات استناد کرده است: بوستان خانه عیش است و چمن کوی نشاط/ تا مپیا نبود عیش مپنا نرویم.

(۶) غزل ۹۳، بیت ۱۰:

عشقت رسد به فریاد و خود پسان حافظ
قرآن ز بسر بخوانی در چارده روایت

در متن به جای ورخود، گر خود چاپ شده و استاد در مقدمه ذیل «تصحیحات» نوشته است: «گر که در متن چاپ شده است غلط و در درست است» (صفحه شصت و شش). بلی در اقدم و اغلب نسخ نیز «ور» آمده است (از نسخه‌های مورد استفاده در حافظ خانلری گرفته تا **جامع تصحیح** فرزاد و حافظ قریب و نذیر احمد و جلالی و انجوی). «ور» مخفف «و اگر» است به معنی «ولو» چنانکه بیاید. در این صورت بیت وقتی معنی درستی دارد که در مصراع دوم به جای بخوانی «نخوانی» (با نون) آمده باشد که در این حال معنی بیت چنین می‌شود: تنها عشق (عشق به خدا و حقیقت) به فریاد تو می‌رسد ولی (وگر چند) نتوانی قرآن را مانند حافظ در چارده روایت از حفظ بخوانی. قرآن را از برخواندن آنهم در چارده روایت کار هر کسی نیست، کار حافظ است و اگرچه این امر نشانه نهایت ایمان و تقوی و تقدس و در ضمن برهان دانش و فضل بی‌همانند اوست. لازمه رستگاری نیست و تنها چیزی که به فریاد آدینزاده گمراه رانده از روضه رضوان و مایه وصول او به حق و حقیقت می‌گردد همان عشق است و بس، عشقی که حافظ در سراسر دیوان در بیان آن داد سخن داده است. چنانکه اشاره شد یکی از معانی «اگر» ولو و هرچند است (رك. لغت‌نامه دهخدا ذیل «اگر»، ص ۳۲۰۸ ستون اول و دوم). حال چنانچه در «اقدم و اغلب» یا تمام نسخه‌ها بخوانی (با «ب») آمده باشد، گوباش. تصحیف بزرگترین آفت متنهای کهن

ما بوده است و خواهد بود.

(۷) غزل ۱۳۹، بیت ۵:

می‌خواستم که میرمش اندر قدم چو شمع
او خود گذر به ما چو نسیم سحر نکرد

استاد خانلری در مقدمه (صفحه شصت و شش) می‌نویسد که در این بیت شاید کلمه شمع، «صبح» باشد. بنده عرض می‌کنم درست همان شمع است (نه صبح) بکه استاد در متن آورده. مناسبت شمع با سحر و صبح لااقل در سه‌جای دیگر دیوان دیده می‌شود: یکی در غزل ۱۴۰ بیت ۳ به مطلع: دلبر برفت و دلشدگان را خبر نکرد... الی آخر. دو دیگر در مطلع غزل ۳۱۷: تو همچو صبحی و من شمع خلوت سحرم/ تبسمی کن و جان بین که چون همی سپرم. سدیگر در غزل ۴۰۶ بیت ۵ به مطلع: گلبن عیش می‌دمد ساقی گلمدار کو... الی آخر.

(۸) غزل ۱۶۸. (تمام غزل)

به این مطلع: عشق تو نهال حیرت آمد/ وصل تو کمال حیرت آمد.

استاد خانلری در «چند یادداشت» پایان کتاب می‌نویسد: «معنی این غزل را درست نفهمیدم. اما چون در ۹ نسخه اساس کار ثبت شده است آن را در متن آوردم.» البته این کار نشانه امانت علمی است اما گفتنی است که این غزل در حافظ، گزارشی از نیمه‌راه تالیف استاد فرزند در بخش «غزلهای مردوده» آمده است و مرحوم فرزند آن را حتی در بخش «غزلهای مشکوک» نیاورده. باری این غزل که استاد خانلری آن را نفهمیده، سراپا عیب است و از لسان‌الغیب نیست و ثبت آن در نه نسخه اساس دلیل اعتبار و اصالت آن نتواند بود.

(۹) غزل ۲۱۲، بیت ۷:

نیکنامی خواهی ای دل با بدان صحبت مدار
خودپسندی جان من برهان نادانی بود

استاد خانلری می‌نویسد: «بدپسندی برخلاف بیشتر نسخه‌ها شاید درست‌تر باشد.» به نظر بنده بدپسندی قطعاً درست‌تر است. خواجه مصرع دوم را دلیل سخن خود در مصرع اول آورده است. در اینجا خودپسندی ربطی با نیکنامی ندارد ولی «بدپسندی» یعنی پسندیدن اعمال بد با «نیکنامی» بی‌ارتباط نیست. به علاوه حافظ خواسته است در مقابل نیک (نیکنامی) بد (بدپسندی) بیاورد و چنانکه می‌دانیم او شیفته صنعت «تضاد» است. در حافظ تازه‌چاپ فرزند (به کوشش دکتر علی حصوری) نیز بدپسندی آمده است (غزل ۲۱۷).

(۱۰) غزل ۲۱۳، بیت مطلع:

خستگان را چو طلب باشد و قوت نبود

گر تو بیداد کنی شرط مسرت نبود

در بعضی نسخه‌ها که مصحح ذکر کرده است به‌جای «گرتو بیداد کنی» آمده است «گر تو افسوس کنی». این ضبط درست‌تر می‌نماید. افسوس کردن یعنی ریشخند

کردن یا حالت خستگی که طلب دارند و قوت ندارند مناسبتر است تا بیدار کردن به آنان. در حافظ فرزند نیز «افسوس کنی» آمده است.

(۱۱) غزل ۲۶۰، بیت ۶:

مباش غره به بازی خود که در خیر است

هزار تمبیه در حکم پادشاه انگیز

استاد خانلری ذیل «اختلاف نسخه‌ها» می‌نویسد: «معنی این بیت دانسته نشد».

این بیت در حافظ قزوینی نیامده و در نسخه‌بدل‌های حافظ استاد خانلری و جامع‌نسخ فرزند کلمات «بازی» و «در خیر است» و به‌خصوص «پادشاه انگیز» را به‌گونه‌های مختلف آورده‌اند و ضبط استاد خانلری قطعاً صحیحتر است و اما معنی شعر: نخست باید دانست که «فضای غزل» فضای وحشت و نگرانی است. مخاطب ظاهراً شاه‌شجاع است و از بیت ۴ چنین برمی‌آید که وی با آتش تیز یعنی سخنان تند خود به سخن حافظ آب سرد زده است و او را ملامت و افسزده کرده. بیت ۵ حاکی از نگرانی بلکه وحشت شاعر از پادشاهی است که حافظ «فقیر و خسته به درگاه» او آمده است و از وی طلب «رحم» می‌کند. با این مقدمات معنی بیت روشن می‌شود. شاعر به پادشاه می‌گوید که به بازی (مکر و حيله) خود غره نباشد زیرا در خیر است که در حکم خدائی که شاهان را می‌انگیزد (انگیختن: بلندساختن، برکشیدن - لغت‌نامه دهخدا) هزار مکر و حيله («تنبیه») نهفته است. مضمون این خیر در واقع تکرار مفاد آیه شریفه ۵۴ از سوره ۲ (آل عمران) است: و مکروا و مکرالله والله خیر الماکرین. کافران نیرنگ کردند و خدا نیرنگ آنها را تلافی کرد و خدا از همه نیرنگیان ماهرتر است (ترجمه پاینده). باری بیت مورد بحث نشان می‌دهد که شاعر که از خشم و بی‌مهری سلطان در امان نیست رضا به قضا داده و شاید هم دل به مرگ نهاده باشد و از این رو در بیت بعدی می‌گوید: بیا که هاتف میخانه دوش با من گفت/ که در مقام رضاباش و از قضا مگریز.

(۱۲) غزل ۲۸۲، بیت ۱ و ۲:

ای همه شکل تو مطبوع و همه‌جای تو خوش

دلَم از عشوة یا قوت شکرخای تو خوش

همچو گلبرگ طبری بود وجود تو لطیف

همچو سرو چمن خلد سراپای تو خوش

مصراع اول از بیت دوم چنانکه در یکی از نسخه‌بدل‌های دیوان چاپ استاد آمده است باید بود و وجود (بود + وجود) که با هم مرادفاند آمده باشد. در سراسر غزل فعل محذوف مقدر زمان حال (است، هست) است پس فعل ماضی «بود» وجهی ندارد و شاید حذف واو عاطفه در متن دیوان، غلط چاپی باشد.

(۱۳) غزل ۳۱۴، بیت ۴:

اول ز تحت و فوق وجودم خیر نبود

در مکتب غم تو چنین نکته‌دان شدم

در نیمی از مآخذ استاد به‌جای تحت و فوق، صوت و حرف (یا حرف و صوت) آمده است و در غالب نسخ مذکور در **جامع نسخ** فرزاد نیز همچنین. این ضبط درست‌تر می‌نماید، به‌خصوص با توجه به قرینه‌ای که در مصراع دوم هست یعنی «مکتب». چه، جای نکته‌دانی درباره‌ی حرف و صوت مکتب است مگر اینکه تحت و فوق را به معنی زیر و زبر (کسره و فتحه) یا تحت و فوق عالم وجود بگیریم که اینها نیز دور از ذهن است.

(۱۴) غزل ۳۴۸، بیت ۲:

شراب تلخ صوفی‌سوز بنیادم بخواهد برد
لبم بر لب‌نه ای ساقی و بستان جان شیرینم
در مقدمه چاپ اول حافظ انجوی (ص ۱۱۳) آمده است که بخواهد برد غلط است و درست «نخواهد برد» باید باشد. چرا؟ دلیل آن را نیاورده‌اند و بنده می‌آورم. مضمون شعر این است که من چنان جان‌سختم که شراب صوفی‌سوز نیز جان مرا نخواهد گرفت پس ای ساقی تو با بوسه‌ای جان مرا بگیر. اگر قرار بود که شراب کار شاعر را بسازد و بنیادش براندازد دیگر متوسل به لب جانستان معشوق نمی‌شد. در مآخذ استاد خانلری «نخواهد برد» نیامده اما در سه نسخه مذکور در **جامع نسخ** فرزاد مضبوط است.

(۱۵) غزل ۳۷۰، بیت ۸:

دلَم از پرده بشد حافظ خوش‌لبچه کجاست
تا به قول غزلش ساز و نوائی بکنیم
در شش مآخذ از نه مآخذ استاد خانلری و در غالب نسخ مذکور در **جامع نسخ** «قول و غزل» آمده و ضبط درست همین است و من نمی‌دانم که چرا استاد خانلری به اصطلاح بسیار معروف قول و غزل عنایت ننموده است (خواننده ناآشنا رجوع کند به حسین خدیو جم، **واژه‌نامه غزلهای حافظ**، تهران، نشر ناشر ۱۳۶۲). شاید غلط «چاپی» باشد.

(۱۶) غزل ۳۷۱، بیت ۶:

هجو اگر گفت حسودی و رفیقی رنجید
گو تو خوش‌باش که ما گوش به احمق نکنیم
در نیمی از هشت مآخذ مصحح محقق به‌جای هجو اگر گفت «گر بدی گفت» آمده است و در تمام نسخ مذکور در **جامع نسخ** نیز همچنین به‌علاوه اصطلاح بدگوئی رایج‌تر و فصیح‌تر از هجوگوئی است و از این رو در مطلع غزل نیز حافظ به «بدگوئی» اشاره کرده است: ما نگوئیم بد و میل به ناحق نکنیم... الی آخر.

(۱۷) غزل ۳۷۲، بیت مطلع:

عبوس زهد به خمار بنشیند
مرید فرقه دردی‌کش خوشخویم

استاد خانلری چنانکه خود می‌نویسد تصحیح قیاسی کرده و برخلاف تمام نسخه‌ها

به جای ننشینند، بنشینند را ترجیح داده است و در نتیجه بیت را چنین معنی کرده: «زاهد که عبوس یعنی اخم آلود است مانند مردمان خمارزده جلوه می کند، برخلاف فرقه دردی کشان که خوشخوی اند.» (ص ۱۰۰۵). استاد بر آن است که: «در عبارت عبوس زهد، مضاف الیه علت صفت، یعنی عبوس بودن را که «زهد» است بیان می کند... مانند «خراب می» یعنی مستی بر اثر می خواری... و مست غرور». این است خلاصه نظر مصحح محقق و البته اگر عبوس را به فتح عین یعنی به معنی صفتی بگیریم حق با اوست. اما به گمان من بنده عبوس در اینجا مصدر است به معنی ترشروئی (و البته به ضم عین) و وجه خمار را نیز لازم نیست که به معنی روش مردمان خمارزده بگیریم. وجه به همان معنی معروف روی و چهره است چنانکه حافظ در دو جای دیگر در همین معنی به کار برده است: عروس غنچه رسید از حرم به طالع سعد/ معاینه دل و دین می برد به وجه حسن (حافظ قزوینی، غزل ۳۸۸ و حافظ فرزند غزل ۳۸. این غزل در حافظ استاد خانلری نیامده است). در جای دیگر: وجه خدا اگر شودت منظر نظر/ زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی (حافظ استاد خانلری، غزل ۴۷۸). بنابراین معنی شمر چنین می شود: «ترشروئی حاصل از زهد خشک ریائی بر چهره (وجه) مرد خمارزده نمی نشیند (نشستن به معنی قرار گرفتن و نقش بستن چنانکه گوئیم، غبار غم به چهره فلان نشسته بود)، پس من مرید و به اصطلاح امروز چاکر کسانی هستم که دردی شراب را که بیش از خود شراب مست کننده است می نوشند و همیشه خلق و خوئی خوش دارند». به عبارت دیگر: «من مرید شرابخواران قهار خوشرفتاری هستم که هرگز اثری از ترشروئی زاهدان ریائی در چهره ایشان دیده نمی شود». اگر این معنی پذیرفته آید دیگر لازم به تصحیح قیاسی و تبدیل ننشینند به بنشینند نخواهد بود.

۱۸) غزل ۴۴۱، بیت ۴:

ساعت آن به که بپوشی تو چو از بهر نگار

دست در خون دل پسران می داری

در يك نسخه از مآخذ استاد خانلری و در چهار نسخه از دوازده نسخه مذکور در جامع نسخ به جای بپوشی «نپوشی» آمده و ظاهراً این ضابط درست است. در اینجا ساعت نپوشیدن کنایه از دست بالا زدن و آماده کار شدن است. شاعر می گوید اکنون که می خواهی برای نگار («نقشی که از حنا بر دست و پای محبوب کنند»، فرهنگ معین) دست را به خون... رنگ کنی بهتر است که آستینت را بالا زنی (ساعت را نپوشانی). در ضمن شاعران زیبایی ساعد معشوق را بسیار ستوده اند.

۱۹) غزل ۴۴۲، بیت مطلع:

طفیل هستی عشقند آدمی و پری

ارادتسی بنما تا سعادتسی ببری

استاد خانلری در «چند یادداشت» (ص ۱۰۰۵) می نویسد: «در مصراع اول این

غزل عبارت «مستی عشق» آمده که در اکثر نسخه ها آن را به غلط «هستی عشق» ثبت

کرده‌اند.» آنگاه استاد دو شاهد دیگر از اشعار حافظ دربارهٔ تعبیر «مستی عشق» آورده که البته آنها به‌جای خود درست است. اما اثبات شئی نفی ماعدا نمی‌کند. هستی عشق غلط نیست. هستی عشق یعنی وجود عشق، خود عشق چنانکه حافظ در بیت ۵ از غزل ۳۴۶ همین دیوان می‌گوید: جهان فانی و باقی فدای شاهد و ساقی/ که سلطانی عالم را طفیل عشق می‌بینم.

(۲۰) غزل ۴۶۸، بیت مطلع:

دو یار نازک و از یادهٔ کهن دو منی
فراغتی و کتابی و گوشهٔ چمنی

استاد خانلری در توجیه ضبط دو یار نازک به‌جای دو یار زیرک که در اکثر نسخه‌ها آمده در «چند یادداشت» (ص ۱۰۰۶) نوشته است: «صفت نازکی و نازک را حافظ چند بار برای معشوق آورده است از آن جمله...» بنده عرض می‌کنم که این دلیل نیز به‌جای خود درست است اما گفتنی است که حافظ «زیرک بودن» را از لوازم «شراب نوشیدن» می‌داند. بهترین شاهدها بیت ۳ از غزل ۴۴۷ و بیت ۶ از غزل ۴۵۳ است که در اینجا به‌ترتیب نقل می‌کنم: من نگویم که کنون با که نشین و چه بنوش/ که تو خود دانی اگر زیرک و عاقل باشی / از چار چیز مگذر گر عاقلی و زیرک/ امن و شراب بی‌غش و معشوق و جای خالی.

دیوان حافظ استاد خانلری قطعاً صحیحترین و «انتقادی»ترین چاپ دیوان حافظ است که تا امروز به زیور طبع آراسته شده است و چرا نباشد که مبتنی بر معتبرترین و اصیلترین نسخه‌هایی است که قسمتی از آنها را دانشمندی چون مرحوم استاد مجتبی مینوی فراهم آورده و برای تصحیح در اختیار سخن‌شناسی مانند استاد خانلری قرار گرفته است. بی‌شک نیست که دوست و همکار گرامی و حافظ‌شناس نامی استاد مسعود فرزاد که این مقاله را به یاد او نوشته‌ام در ضمن بحث از نسخه‌ای از دیوان حافظ می‌نویسد: «نسخهٔ مکتوب... که در اختیار جناب‌دکتر خانلری است به منتسبادرجه مهم است و من به سهم خود خوشوقتم که در این مورد گوهر به دست گوهرشناس افتاده است. از این‌رو همراه هزاران حافظ‌دوست دیگر مشتاقانه در انتظار انتشار حافظ مصحح چاپ ایشان هستم.» (حافظ، گزارشی از نیمه‌راه، پیوست ۸، ص ۴۱). دریفا و دردا که فرزاد این آرزو را به خاک برد. «ای بسا آرزو که خاک شده.»